

فصل پنجم

ضدانقلاب سر بلند می کند

در طی دو ماه اول، وقتی قدرت رسماً به حکومت گوجکوف و میلی یوکوف تعلق داشت، قدرت در واقع امر تماماً در دست شورا بود. در طی دو ماه بعد، شورا به تدریج ضعیف و ضعیف تر شد. بخشی از نفوذ شورا بر توده ها به دست بلشویک ها افتاد؛ بخشی از قدرتش را هم وزرای سوسیالیست در کیف دستی های خود به حکومت ائتلافی بردند. از همان ابتدای تدارکات برای تهاجم، نفوذ ستاد فرمان دهی و ارگان های سرمایه ی مالی و حزب کادت هم خود به خود رو به افزایش گذاشت. کمیته ی اجرایی پیش از ریختن خود سربازان، مقادیر زیادی از خون خود را به شاهرگ های بورژوازی تزریق کرد. در پشت صحنه سر نخ همه ی این امور در دست های سفارت خانه ها و حکومت های دول متفق قرار داشت.

در کنفرانسی که متفقین مابین خود در لندن تشکیل دادند، دوستان غربی "فراموش" کردند که سفیر روسیه را هم دعوت کنند. البته سفیر روس موجودیت خود را به دوستان غربی اعلام کرد، و ایشان هم سرانجام دعوت نامه ای برای او فرستادند، منتها فقط ده دقیقه پیش از شروع جلسه، و تازه سر میز کنفرانس جانی برای سفیر روس در نظر گرفته نشده بود، و

او ناچار شد خود را مابین فرانسوی ها جا کند. تحقیر سفیر حکومت موقت و خروج تنبیه گرانه ی کادت ها از حکومت- هر دو رویداد در روز دوم ژوئیه رخ دادند- هر دو یک هدف داشتند، و آن هدف عبارت بود از وادار ساختن سازش کاران به عبودیت محض. تظاهرات مسلحانه، که درست پس از این دو رویداد صورت گرفت، تأثیری به ویژه خردکننده بر رهبران شورا داشت، زیرا پس از نوش جان کردن آن دو مشت محکم، تمامی توجه خود را در آن روزها درست به سمت دیگر معطوف ساخته بودند. حال که بر عهده گرفتن وظیفه ای خونین در اتحاد با متفقین ضرورت یافته بود، به دشواری می توانستی میانجی هائی بهتر از کادت ها بیابی. چیکوفسکی، یکی از قدیمی ترین انقلابی ها، که پس از سال ها اقامت در خارج مسخ شده و به یک لیبرال میانه رو انگلیسی تبدیل گشته بود، چنین موعظه می کرد: "پول برای جنگ ضروری است، و متفقین به سوسیالیست ها پول نخواهند داد." سازش کاران از این استدلال شرم زده بودند، اما استحکامش را تماماً درک می کردند.

تناسب نیروها آشکارا به ضرر مردم تغییر یافته بود، اما هیچ کس نمی توانست بگوید که دقیقاً تا چه حد تغییر یافته بود: اشتهای دست کم بورژوازی نسبت به امکاناتش به مراتب رشد بیشتری کرده بود. تضاد موجود در همین نامعلومی ریشه داشت، زیرا قوت نیروهای طبقاتی در عمل سنجیده می شود، و همه ی وقایع هر انقلاب در اساس چیزی نیستند جز آزمون مکرر نیروها. انتقال قدرت از چپ به راست، قطع نظر از دامنه ی این انتقال، تأثیر بسیار اندکی بر حکومت موقت گذاشت، زیرا حکومت موقت فضائی توخالی بود و بس. تعداد افرادی که در آن روزهای بحرانی ژوئیه به کابینه ی

شاه زاده لئوف علاقه ای داشتند، از حدود تعداد انگشتان یک دست تجاوز نمی کرد. ژنرال کریموف، همان شخصی که یک بار با گوچگوف گفت و گویی پیرامون برانداختن نیکلای دوم داشت- به زودی این ژنرال را برای آخرین بار خواهیم دید- برای شاه زاده تلگرافی فرستاد که با چنین تقاضای مبرمی ختم می شد: "وقت آن رسیده است که از حرف به عمل بپردازیم." این اندرز مضحک به نظر می رسید، و صرفاً بر ناتوانی حکومت تأکید بیشتری می نهاد.

نابوکوف لیبرال بعداً در این خصوص نوشت: "در آغاز ماه ژوئیه، لحظاتی چند به نظر رسید که اقتدار حکومت سر بلند کرده است؛ این امر درست پس از سرکوب نخستین قیام بلشویک ها رخ داد. اما حکومت موقت نتوانست از این فرصت استفاده کند، و اجازه داد تا شرایط مساعد آن لحظات از دستش فرو بلغزد. این فرصت هرگز تکرار نشد." نمایندگان اردوی راست هم در همین معنا سخن گفته اند. در حقیقت امر، در روزهای ژوئیه مثل همه ی لحظات حساس دیگر، اجزاء تشکیل دهنده ی ائتلاف اهداف متفاوتی را دنبال می کردند. اگر بر سازش کاران مبرهن نبود که پس از تصفیه حساب با بلشویک ها، افسرها و قزاق ها و اسواران ژرژقدیس و گردان های ضربت، خود ایشان را هم قلع و قمع می کردند، کاملاً مهیا بودند تا بر نابودی نهایی بلشویک ها صحنه بگذارند. کادت ها بر آن بودند که نه تنها بلشویک ها که شورا را هم جارو کنند. با این حال، تصادفی نبود که کادت ها در همه ی لحظات حاد خود را خارج از حکومت می یافتند. آن چه ایشان را به خارج هل می داد نهایتاً فشار توده ها بود، که به رغم ضربه گیری که سازش کاران از وجود خود ساخته بودند مقاومت بر نمی تافت. لیبرال ها حتی اگر موفق به

تصرف قدرت شده بودند، قدرت را نمی توانستند نگاه دارند. رویدادهای بعدی این نکته را قاطعاً ثابت کردند. تصور فرصتی از دست رفته در ماه ژوئیه توهم واپس نگرانه ای بیش نیست. در هر حال، پیروزی ژوئیه حکومت را تقویت نکرد، سهل است، سرآغاز دوره ی بحرانی ممتدی شد که رسماً در بیست و چهارم ژوئیه حل و فصل گردید، و اساساً مقدمه ای بود بر جان کندن چهار ماهه ی رژیم فوریه.

سازش کاران مابین ضرورت احیاء دوستی نیم بندشان با بورژوازی، و لزوم ملایم کردن خصومت توده ها گیر کرده بودند. جنگ و گریز برای آنان به شکلی از هستی تبدیل شده بود. زیگزاگ های آن ها به نوسان های جنون آسا بدل گشته بود، اما خط بنیادی حرکتشان به سرعت به سوی راست می جهید. در روز هفتم ژوئیه، حکومت یک رشته اقدامات سرکوب گرانه را به تصویب رساند. اما در همان جلسه، وزرای سوسیالیست با بهره گیری از غیاب، "پیرمردها" - یعنی کادت ها - در لفافه به حکومت پیشنهاد کردند که وظیفه ی اجرای برنامه ی ژونن کنگره ی شوراها را برعهده بگیرد. معذک این امر باز هم به فروپاشی بیشتر حکومت منجر شد. شاه زاده لووف، ملاک بزرگ و رئیس پیشین اتحادیه ی زمین، حکومت را متهم ساخت که با سیاست ارضی خود، "مفهوم مردمی حق" را "مخدوش" کرده است. ملاک ها نه تنها نگران از دست دادن املاک موروثی خود بودند، بلکه می ترسیدند که مبادا سازش کاران "بکوشند که مجلس مؤسسان را در برابر یک عمل انجام شده قرار دهند." همه ی ستون های ارتجاع سلطنت طلب، اینک به هواداران دو آتشی ی دموکراسی ناب تبدیل شدند! حکومت تصمیم گرفت که مقام رئیس الوزرا را به کرنسکی تفویض کند و در عین حال او را در مناصب

وزارت جنگ و وزارت نیروی دریائی نگاه بدارد. تزلتلی هم در مقام وزیر جدید کشور مأمور شد که در کمیته ی اجرائی به پرسش های مربوط به توقیف بلشویک ها پاسخ دهد. مارتوف سؤال اعتراض آمیزی را مطرح کرد، و تزلتلی بی رودریاستی به رفیق حزبی دیرین خود جواب داد که ترجیح می دهد به جای در افتادن با مارتوف، با لنین دربیفتد: با لنین می دانست چکار کند، اما در مورد مارتوف دستش باز نبود... باری، جناب وزیر در فضای منقبض و سراپاگوش تالار شاخ و شانه کشید که: "من مسئولیت این توقیف ها را برعهده می گیرم."

سازش کاران برای توجیه ضرباتی که به چپ می زدند، به خطر راست اشاره می کردند. دان در جلسه ی نهم ژوئیه اعلام کرد که: "دیکتاتوری نظامی روسیه را تهدید می کند، ما موظفیم که سرنیزه را از دست دیکتاتور نظامی برانیم. و این کار فقط به شرطی برای ما مسیر است که حکومت موقت را کمیته ی امنیت عمومی بنامیم. باید به حکومت موقت قدرت نامحدود بدهیم تا بتواند هرج و مرج چپ و ضدانقلاب راست را ریشه کن کند..." گویی حکومتی که بر ضد کارگران و سربازان و دهقانان می جنگد، می تواند سرنیزه ای جز سرنیزه ی ضدانقلاب در دست داشته باشد! جلسه ی مشترک با ۲۵۳ رأی موفق و ۴۷ رأی ممتنع قطع نامه های زیر را به تصویب رساند:

"۱- کشور و انقلاب در خطرند. ۲- حکومت موقت حکومتی است برای نجات انقلاب. ۳- حکومت موقت دارای قدرت نامحدود است." قطع نامه ها مانند طبل توخالی طنین افکن شدند. بلشویک های حاضر در جلسه از رأی دادن امتناع کردند، و این امر گواهی است بر آشفتگی مسلمی که در آن ایام بر سران حزب، حاکم بود.

جنبش های توده ای، حتی وقتی درهم شکسته می شوند، همواره نشان خود را برجا می گذارند. مقام نجیب زاده ی نامدار را در رأس حکومت، اینک یک وکیل رادیکال اشغال کرده بود. وزرات کشور به دست یک محکوم به اعمال شاقه ی پیشین افتاده بود. دگرگونی مردمی حکومت فرجام گرفته بود. کرنسکی، تزرتلی، چرنوف، اسکوبلف، یعنی رهبران کمیته ی اجرائی، اینک سیمای حکومت را ترسیم می کردند. آیا این امر به منزله ی تحقق شعار روزهای ژوئیه، "مرگ بر ده وزیر سرمایه دار"، نبود؟ خیر، این امر فقط به منزله ی برملا شدن نارسائی آن شعار بود. وزرای دموکرات فقط به این منظور قدرت را به دست گرفتند که وزرای سرمایه دار را بر سر کار بازگردانند. ائتلاف مرده است، زنده باد ائتلاف!

اکنون کمدی بر پرده می آید. همان کمدی شرم آور و مخوف خلع سلاح مسلسل دارها در میدان کاخ، یک سلسله از هنگ ها منحل می شوند، سربازها در واحدهای کوچک به جبهه فرستاده می شوند تا صفوف خالی شده ی جبهه را پر کنند. مردهای چهل ساله مقهور، و به درون سنگرها رانده می شوند. آنان جملگی تهییج گرانی بر علیه رژیم کرنسکیزم اند. تعدادشان به ده ها هزار تن می رسد، و در پانیز کار عظیمی را در سنگرها به فرجام می رسانند. در همان حال، کارگرا خلع سلاح می شوند، هر چند خلع سلاح آنان با توفیق کمتری توأم است. زیر فشار ژنرال ها- هم اکنون خواهیم دید که این فشار چه اشکالی می گرفت- مجازات مرگ در جبهه اعاده می شود. اما در همان روز، یعنی در روز دوازدهم ژوئیه، فرمانی ناظر بر محدودیت فروش اراضی انتشار می یابد. این اقدام نیم بند دیر هنگام، که به ضرب تیرزین دهقان به عمل آمده است، چپ را به استهزاء و راست را به دندان قروچه وامی دارد. تزرتلی

ضمن ممنوع کردن تظاهرات خیابانی- که تهدیدی است به چپ- پیرامون و فور بازداشت های غیرقانونی هشدار می دهد- تا بلکه راست را مهار کند. کرنسکی در خصوص انفصال فرمانده ی کل نیروهای حوزه ی پتروگراد، به چپ توضیح می دهد که بر کناری ژنرال به این علت صورت گرفته که ژنرال سازمان های کارگری را درهم کوبیده است، و به راست می گوید که دلیل این انفصال عدم قاطعیت ژنرال بوده است.

قزاق ها به قهرمان های راستین پتروگراد بورژوا تبدیل شدند. گرکوف، افسر قزاق، روایت می کند که: "گاهی اوقات به محض ورود هرکس در جامعه ی قزاقی به یکی از اماکن عمومی، مثلاً رستوران ها، همه از جا بلند می شدند و مقدم تازه وارد را با کف زدن های ممتد تهنیت می گفتند. "شب ها در تماشاخانه ها و سینماها و پارک ها، برای قزاق های معلول و خانواده های کشته شدگان برنامه های مخصوص برای جمع آوری اعانه برگزار می شد. دفتر کمیته ی اجرایی ناگزیر شد برای معاونت در سازمان دهی مراسم تشییع جنازه ی "سلحشورانی که در حین انجام وظایف انقلابی خود در روزهای سوم تا پنجم ژوئیه جان باخته" بودند، کمیسیون ویژه ای به ریاست چیدزه تشکیل دهد. سازش کاران ناچار بودند که جام خفت را تا قطره ی آخر بنوشند. مراسم با قرائت زبور در کلیسای جامع ایساکیفسکی شروع شد. تابوت ها به روی شانه های رودزیانکو، میلی یوکوف، شاه زاده لووف و کرنسکی حمل می شد، و ایشان هم راه با جمعیت تا محلی که برای دفن جنازه ها در رهبان خانه ی الکساندرو- نوسکی در نظر گرفته شده بود، راه پیمانی کردند. در مسیر راهپیمانی نشانی از قشون خلقی به چشم نمی خورد؛ وظیفه ی حفظ نظم را قزاق ها به عهده گرفته بودند. روز مراسم تشییع جنازه، روز سلطه ی مطلق

قزاق ها بر پتروگراد بود. جنازه های کارگرا و سرباز هانی که به دست سربازها کشته شده بودند، یعنی جنازه های برادران راستین شهدای فوریه، مانند شهدای نهم ژانویه ی ۱۹۰۵، مخفیانه دفن شدند.

حکومت به کمیته ی اجرائی کرونشتات دستور داد که راسکولنیکوف، روشال و ناوبان رمنف را در اختیار دادگاه تحقیق بگذارد، و تهدید کرد که در صورت نافرمانی جزیره را محاصره خواهد کرد. در هلزینگفورز، سوسیال رولوسیونرهای چپ برای نخستین بار هم راه با بلشویک ها دستگیر شدند. شاه زاده لووف مستعفی در روزنامه ها شکوه سر داد که "شوراها از سطح اخلاقیات دولت فروترند و هنوز خود را از لوث وجود لنینیست ها- این ایادی آلمان- پاک نکرده اند..." اینک سازش کاران به دست و پا افتادند تا برای حفظ شرف و حیثیت خود اخلاقیات دولتی خود را نشان دهند. در روز سیزدهم ژونیه، دو کمیته ی اجرائی در جلسه ی مشترکی قطع نامه ی پیشنهادی دان را تصویب کردند. آن قطع نامه چنین بود: "هر شخصی که به وسیله ی دادگاه ها مورد اتهام قرار بگیرد تا صدور حکم دادگاه از عضویت در کمیته ی اجرائی محروم خواهد بود." به موجب این قطع نامه، بلشویک ها از قلمرو قانون عملاً اخراج شدند. کرنسکی تمام مطبوعات بلشویکی را تعطیل کرد. اعضای کمیته های زمین در ایالات توقیف شدند. *ایزوستیا* عاجزانه به گریه افتاد: "همین چند روز پیش، همه شاهد طغیان هرج و مرج در خیابان های پتروگراد بودیم. امروز در همان خیابان ها سیل لجام گسیخته ای از نطق های صدسیاهی جاری است."

پس از انحلال هنگ های انقلابی و خلع سلاح کارگرا، برآیند مجموعه ی نیروها باز هم به سمت راست نزدیک تر شد. بخش بزرگی از قدرت اینک

آشکارا به دست سرکردگان ارتش و گروه های صنعتی و بانکی و کادت ها افتاده بود. مابقی قدرت کماکان در دست شوراها قرار داشت. قدرت دوگانه هنوز برقرار بود، اما نه آن قدرت قانونی شده، تماسی و یا انتلافی دو ماه پیش، بلکه قدرت دوگانه ی انفجاری دارودسته ای خاص- دو دارودسته ی خاص، یکی بورژوا- نظامی و دیگری سازشکار، که در عین ترس از یکدیگر به یکدیگر احتیاج داشتند. حال چه کاری باقی مانده بود؟ دمیدن روحی تازه در کالبد انتلاف. میلی یوکوف به حق می گوید: "پس از قیام سوم تا پنجم ژوئیه، اندیشه ی انتلاف ناپدید نشد سهل است، بلکه موقتاً قوت و اهمیت بیشتری از سابق پیدا کرد."

در آن ایام کمیته ی موقت دوما ی دولتی به نحوی نامنتظر جانی دوباره گرفت و بر علیه حکومت نجات قطع نامه ی غلاظ و شدادی به تصویب رساند. کاسه ی صبر وزرا لبریز شد. جملگی مناصب خود را به کرنسکی تحویل دادند و بدین ترتیب او را در کانون حاکمیت ملی گذاشتند. در گسترش بعدی انقلاب فوریه، و نیز در سرنوشت شخصی کرنسکی، این لحظه مفهوم پراهمیتی پیدا کرد. در هرج و مرج گروه بندی ها و استعفاءها و انتصاب ها، چیزی به مثابه ی یک نقطه ی ثابت تعیین شده بود تا همه ی چیزهای دیگر به گردش بچرخند. استعفای وزرا صرفاً مقدمه ای بود برای مذاکره با کادت ها و کارخانه دارها. کادت ها شرایط خود را چنین تعیین کردند: مسئولیت اعضای حکومت "فقط و تماماً در برابر وجدان خویشان"؛ اتحاد کامل با متفقین؛ اعاده ی انضباط در ارتش؛ تعلیق اصلاحات اجتماعی تا تشکیل مجلس مؤسسان. نکته ای که به روی کاغذ نیامد عبارت بود از به تعویق انداختن انتخابات مجلس مؤسسان. مجموعه ی این شرایط را "برنامه ی ملی و

غیرحزبی" خواندند. برنامه ی مشابهی نیز به وسیله ی نمایندگان بازرگانی و صنعت ارائه داده شد، یعنی به وسیله ی همان کسانی که سازش کاران به عبث کوشیده بودند آنان را به جان کادت ها بیندازند. کمیته ی اجرائی بار دیگر قطع نامه ای را که به حکومت نجات "قدرت نامحدود" تفویض می کرد، مورد تأیید قرار داد. این امر به معنای موافقت با استقلال حکومت از شوراهای بود. در همان روز، تزرنتلی در مقام وزیر کشور دستوراتی برای اتخاذ "تدابیر سریع و قاطع به منظور پایان دادن به همه ی فعالیت های غیرقانونی در امور روابط ارضی" صادر کرد. پشخونوف، وزیر مواد غذایی نیز به همین سان خاتمه ی "همه ی تظاهرات خشن و جنائی بر علیه ملاک ها" را خواستار شد. بدین شکل حکومت نجات انقلاب بیش از هر چیز خود را حکومت نجات اموال ملاک نشان می داد. اما وظایف دیگری هم برای خود تعیین کرده بود. مهندس پالچینسکی، کارخانه دار ثروتمند، در مشاغل سه گانه ی خود به عنوان سرپرست وزرات خانه ی بازرگانی و صنعت، مدیر تام الاختیار سوخت و فلز، و رئیس کمیسیون دفاع، برای سرمایه ی سندیکائی شده دست به مبارزه ای جانانه زده بود. چروانین، اقتصاددان منشویک، در بخش اقتصادی شورا شکایت می کرد که اقدامات شریف دموکراسی در برابر خرابکاری های پالچینسکی به هدر خواهند رفت. چرنوف، وزیر کشاورزی، که کادت ها اتهام ارتباط با آلمان را به دوش او منتقل کرده بودند، "به منظور اعاده ی حیثیت" خود را ناگزیر از استعفاء یافت. در روز هجدهم ژوئیه، حکومتی که اکثریتش را سوسیالیست ها تشکیل می دادند، فرمانی دائر بر انحلال پارلمان نافرمان فنلاند، که اکثریت آن را هم سوسیالیست ها تشکیل می دادند، صادر کرد. حکومت در یادداشتی خطاب به متفقین به مناسبت سومین سالگرد جنگ

جهانی، علاوه بر تکرار سوگند وفاداری، با خوش وقتی تمام گزارش داد که شورشی را که ایادی دشمن به راه انداخته بودند سرکوب کرده است. به راستی که این یادداشت سند ارزشمندی از تاریخچه ی چاپلوسی در جهان است! در همان احوال قانون وحشیانه ای بر علیه تخلف از انضباط در مؤسسات راه آهن، به تصویب رسید! پس از آن که حکومت بدین شکل پختگی سیاسی خود را نشان داده بود، کرنسکی سرانجام تصمیم گرفت که به اتمام حجت حزب کادت پاسخ دهد. مضمون پاسخ کرنسکی آن بود که خواسته های حزب کادت "نمی تواند مانع از مشارکت این حزب در حکومت موقت باشد." اما این تسلیم استتار شده برای کادت ها کافی نبود. آن ها بر آن بودند که سازش کاران را به زانو در آورند. کمیته ی مرکزی حزب کادت اعلام کرد که بیانیه ای که حکومت پس از گسیختگی ائتلاف در روز هشتم ژوئیه منتشر کرده است - بیانیه ای که انباشته از خزعبلات دموکراتیک بود و بس- برای آنان قابل قبول نیست، و آن گاه مذاکرات را قطع کرد.

حمله همه جانبه و متمرکز بود. کادت ها نه تنها با کارخانه دارها و دیپلمات های دول متفق، که نیز با ژنرال های ارتش هم هم کاری نزدیک داشتند. کمیته ی اصلی اتحادیه ی افسران در ستاد فرمان دهی کل عملاً زیر رهبری حزب کادت عمل می کرد. کادت ها از طریق فرماندهان عالی رتبه ی ارتش به حساس ترین نقطه ی سازش کاران فشار می آوردند. در روز هشتم ژوئیه، ژنرال کورنیلوف، فرمانده ی کل جبهه ی جنوب غرب، فرمان داد که با مسلسل و توپ خانه به روی سربازهای عقب نشین آتش گشوده شود. کورنیلوف قبلاً به پشتیبانی کمیسر جبهه، ساوینکوف - رئیس پیشین یکی از سازمان های تروریستی سوسیال رولوسیونرها- اعاده ی مجازات اعدام را

در جبهه خواستار شده و تهدید کرده بود که در غیر این صورت از مقام فرمان دهی خود استعفاء خواهد داد. تلگراف محرمانه ی کورنیلوف فوراً در مطبوعات به چاپ رسیده بود. کورنیلوف از تبلیغ برای خود غافل نبود. بروسیلوف، فرمانده ی کل قوا، که از احتیاط و قریحه ی ظفره روی بهره ی بیشتری داشت، با لحن اندرزآمیزی به کرنسکی چنین نوشت: "درس های انقلاب کبیر فرانسه، که جزناً از یاد ما رفته اند، با همه ی این اوصاف بار دیگر قهراً به یاد می آیند..." این درس ها در این واقعیت نهفته بود که انقلابیون فرانسه، پس از کوشش عبث خود برای تجدید سازمان ارتش "بر اساس اصول بشردوستانه" بعداً بار دیگر مجازات مرگ را اعمال کردند و آن گاه "پرچم های پیروزمندشان نیمی از جهان را پُر کرد." یگانه نکته ای که جناب ژنرال از کتاب انقلاب آموخته بود، همین بود و بس. در روز دوازدهم ژوئیه، حکومت مجازات مرگ را "در زمان جنگ برای جنایت های بزرگی که افراد در حین انجام وظایف نظامی مرتکب می شوند"، اعاده کرد. با این حال، ژنرال کلمبوفسکی، فرمانده ی کل جبهه ی شمال، سه روز بعد چنین نوشت: "تجربه نشان داده است واحدهائی که در میانشان تعویض های بسیار صورت گرفته، از جنگیدن مطلقاً عاجز شده اند. اگر منبع پشتیبانی ارتشی گنبدیده باشد، آن ارتش نمی تواند سالم بماند." این منبع گنبدیده ی پشتیبانی همان خلق روسیه بود.

در روز شانزدهم ژوئیه، کرنسکی کنفرانس بزرگان ارتش را با مشارکت ترشچنکو و ساوینکوف در ستاد عالی فرمان دهی تشکیل داد. کورنیلوف غایب بود. عقب نشینی در جبهه ی او به وسیع ترین دامنه ی خود رسیده بود. این عقب نشینی چند روز بعد فقط هنگامی متوقف شد که آلمان ها خود در

مرزهای قدیم کشور روسیه از حرکت باز ایستادند. اسامی شرکت کنندگان در آن کنفرانس، یعنی بروسیلوف، آکسیف، روژکی، کلمبوفسکی، دنیکین و رومانوفسکی، هم چون واپسین پژواک دورانی که در ورطه ی نیستی افتاده بود در گوش ظنین می انداخت. چهار ماه بود که این ژنرال های عالی جاه خود را نیم مرده تلقی می کردند. اینک آن ها جان گرفته بودند، و چون جناب رئیس الوزرا را مظهر مجسم انقلابی می دانستند که سخت آزرده خاطرشان ساخته بود، کینه توزانه و با احساس مصونیت کامل به او نیش و سیلی می زدند.

بر طبق آمار ستاد فرماندهی، نیروهای مستقر در جبهه ی جنوب غرب بین روزهای هجدهم ژوئن تا ششم ژوئیه ۵۶/۰۰۰ تن تلفات داده بود. رقم قربانیان در مقایسه با دامنه ی جنگ ناچیز بود! اما دو انقلاب، یعنی انقلاب فوریه و انقلاب اکتبر، روی هم به درجات تلفات کمتری دادند. لیبرال ها و سازش کاران به جز مرگ و ویرانی و فاجعه از تهاجم چه سودی بردند؟ زمین لرزه های اجتماعی ۱۹۱۷ سیمای یک ششم از سطح زمین را دگرگون ساختند و امکانات تازه ای به روی بشریت باز کردند. سفاکی ها و دهشت های انقلاب- که نه به خفیف کردن و نه به انکارشان اندک میلی نداریم- از آسمان نازل نمی شوند. این سفاکی ها و دهشت ها از کل جریان تکامل تاریخی تفکیک ناپذیرند.

بروسیلوف پیرامون نتایج تهاجمی که یک ماه پیش آغاز شده بود، چنین گزارش داد: "شکست کامل." علت این شکست آن بود که "افسرها، از فرمانده ی گروهان گرفته تا فرمانده ی کل قوا، فاقد قدرتند." درباره ی این که چرا و چگونه قدرت خود را از کف دادند، بروسیلوف کلمه ای بر زبان نیاورد.

و اما راجع به عملیات آتی: "پیش از بهار نمی توانیم برای چنین عملیاتی آماده شویم." کلمبوفسکی در عین حال که مانند دیگران بر لزوم مجازات های شدید اصرار می ورزید، در موثر بودن این گونه مجازات ها ابراز تردید کرد. "مجازات مرگ؟ اما آیا می توان لشگرها را در بست به جوخه ی اعدام سپرد؟ دادگاه های نظامی؟ اما در آن صورت نیمی از ارتش باید به سیبری برود..." رئیس ستاد کل هم چنین گزارش داد: "پنج هنگ از هنگ های پادگان پتروگراد منحل شدند؛ سلسله جنبان های شورش به دادگاه های نظامی سپرده شده اند... روی هم رفته در حدود نود هزار تن از پتروگراد به نقاط دیگر منتقل خواهند شد." این خبر مایه ی مسرت خاطر حصار شد. هیچ کس به فکر نیفتاد که عواقب تخلیه ی پادگان پتروگراد را هم در نظر بگیرد.

و اما در خصوص کمیتة ها آکسیف گفت: "باید لغو شوند... تاریخ فن نظام که هزاران سال را دربر می گیرد خود قوانین خویش را آفریده است. ما کوشیدیم از این قوانین تخطی کنیم، و از این رو با فاجعه مواجه شده ایم." این مرد قوانین تاریخ را با قواعد نظام جمع خلط می کرد. روزکی لاف زد که: "مردم پرچم های کهن را هم چون مقدسات دنبال می کردند، و به آغوش مرگ می شتافتند. اما پرچم های سرخ ما را به کجا کشانده اند؟ به تسلیم ارتش های دست نخورده." ژنرال فرتوت به یاد نداشت که خود در اوت ۱۹۱۵ به شورای وزیران گزارش داده بود که: "مقتضیات کنونی فن نظام از حد توانایی ما فراترند؛ در هر حال ما قادر به رقابت با آلمان ها نیستیم." کلمبوفسکی با لحنی حاکی از لذتی کین توزانه اصرار کرد که ارتش نه به وسیله ی بلشویک ها، بلکه به وسیله ی "افراد دیگری" به ویرانی کشانده شده که آئین نامه ی نظامی مهملی را وارد ارتش کرده اند، "افرادی که حیات و

شرایط موجودیت ارتش را درک نمی کنند. " این سیلی مستقیمی بود به بناگوش کرنسکی. دنیکین با قاطعیت بیشتری به وزرا حمله ور شد: " شما پرچم های پرافتخار جنگ را در گل و لای لگدکوب کرده اید، و اگر وجدان داشته باشید این پرچم ها را بار دیگر بر خواهید افراشت... " و اما کرنسکی؟ کرنسکی چون در وجود وجدان خویشتن شک می کرد، از آن ارتشی بی فرهنگ بابت " بیان صریح اللحن و برحق عقیده اش " فروتنانه تشکر کرد، و درباره ی اعلامیه ی حقوق سرباز توضیح داد که: " اگر من هنگام تهیه ی آن اعلامیه وزیر بودم، هرگز کارش به صدور و انتشار نمی کشید. تیراندازی های سیبری را نخسیتن بار چه کسی سرکوب کرد؟ برای بازگرداندن فرمانبری به درون صفوف ارتش، اول از همه چه کسی دست به خونریزی زد؟ شخصی که من منصوب کرده بودم! کمیسر شخص من! " ترشچنکو، وزیر امور خارجه، برای تسلی خود چنین نکته بینی کرد: " تهاجم ما هر چند ناموفق بوده است، اعتماد متفقین را به ما افزایش داده است. " اعتماد متفقین! مگر نه این که زمین هم برای جلب اعتماد متفقین به دور خود می چرخید؟

کلمبوفسکی در همان جلسه فریاد کشید: " در حال حاضر افسرها یگانه ستون های آزادی و انقلابند. " بروسیلوف هم توضیح داد: " افسر جماعت بورژوا نیست. کارگر حقیقی همان افسر است. " ژنرال روژکی اضافه کرد که: " ژنرال ها هم کارگرند. " برای لغو کمیته ها، قدرت را به سرکردگان پیشین بازگردانید، و سیاست- بخوانید انقلاب- را از ارتش بیرون برانید: چنین بود برنامه ی کارگرهایی که درجه ژنرالی بر شانه داشتند. کرنسکی هم به خود آن برنامه اعتراض نداشت، و فقط نگران تاریخ اجرای آن بود. او می گفت:

"درباره ی اقدامات پیشنهادی باید بگویم که گمان نمی کنم حتی ژنرال دنیکین بر اجرای فوری آن ها اصرار بورزد..." آن ژنرال ها جملگی اشخاصی کم شعور و ملال آور بودند، اما شکی نیست که بی اختیار در دل با خود می گفتند: "با این آدم ها همین طور باید حرف زد!"

بر اثر این کنفرانس، تغییری در فرمان دهی عالی رخ داد. بروسیلوف حرف شنو و منعطف که به جای آلکسیف، بوروکرات محتاطی که با تهاجم مخالفت کرده بود، بر سر کار آمده بود اینک از کار برکنار شد و ژنرال کورنیلوف به جانشینی او انتخاب گردید. برای این تغییر انگیزه های گوناگونی دست و پا شد: به کادت ها قول داده شد که کورنیلوف انضباطی آهنین در ارتش ایجاد خواهد کرد؛ به سازش کاران اطمینان داده شد که کورنیلوف دوست کميته ها و کمیسرهاست؛ ساوینکوف خود ضامن احساسات جمهوری خواهانه ی کورنیلوف شده بود. جناب ژنرال در پاسخ به این انتصاب اتمام حجت تازه ای به حکومت فرستاد، بدین معنی که اعلام کرد او، یعنی کورنیلوف، آن انتصاب را فقط به شرطی می پذیرد که: "فقط در برابر مردم و در برابر وجدان خود مسئول باشد؛ هیچ کس در انتصاب اعضای ستاد عالی فرمان دهی مداخله نکند؛ مجازات اعدام بار دیگر در پشت جبهه هم برقرار شود." شرط اول مشکلاتی ایجاد می کرد. ترفند "مسئولیت در برابر وجدان خود و در برابر مردم" را نخستین بار کرنسکی به کار برده بود، و این امر خاصی است که رقابت بر نمی تابد. تلگراف کورنیلوف در کثیرالانتشارترین روزنامه های لیبرال به چاپ رسید. سیاستمدارهای محتاط ارتجاع گره به ابرو افکندند. اتمام حجت کورنیلوف صرفاً همان اتمام حجت حزب کادت بود که به زبان صریح ژنرال های قزاق ترجمه شده بود. اما

محاسبات کورنیلوف درست بود: خواست های کلان و لحن گستاخانه ی اتمام حجت او همه ی دشمنان انقلاب را، و به ویژه افسران کادر را، خشنود ساخت. کرنسکی وحشت کرد و بر آن شد که کورنیلوف را فوراً برکنار کند، اما هیچ کس در حکومت از او پشتیبانی نکرد. سرانجام کورنیلوف به توصیه ی حامیان خود موافقت کرد که شفاهاً اذعان کند که مقصود او از مسئولیت در برابر مردم، مسئولیت در برابر حکومت موقت بوده است. اما مابقی اتمام حجت با تعدیلات و قید و شرط های جزئی پذیرفته شد. کورنیلوف فرماده ی کل قوا شد. ضمناً فیلوننکو، مهندس ارتش، به عنوان کمیسر کورنیلوف، و ساوینکوف، کمیسر پیشین جبهه ی جنوب غرب، به عنوان مدیر کل وزرات جنگ به کار گمارده شدند. یکی شخصیتی بود تصادفی و تازه به دوران رسیده، و دیگری مردی با یک پیشینه ی بلند انقلابی- هر دو ماجراجوی محض و برای هر کاری آماده بودند. دست کم فیلوننکو برای هر کاری آماده بود، و ساوینکوف برای بسیاری از کارها آمادگی داشت. تماس نزدیک آن دو با کورنیلوف، به عنوان مشوق های جناب ژنرال در کسب سریع مقام، چنان که خواهیم دید، نقشی خاصی در گسترش بعدی حوادث ایفاء کرد.

سازش کاران جبهه های خود را یکی پس از دیگری تسلیم می کردند. تزرتلی اعلام کرد: "انتلاف اتحادی است برای نجات." به رغم انشعابی که رسماً صورت گرفته بود، مذاکرات با حرارت تمام در پشت پرده ادامه داشتند. کرنسکی در توافق آشکار با کادت ها، به منظور رسیدن به یک راه حل سریع، به یک اقدام صرفاً نمایشی توسل جست- یعنی به اقدامی که در عین سازگاری کامل با روح سیاست کلی اش، او را در رسیدن به هدفش نیز یاری می داد. او استعفاء داد و شهر را ترک کرد، و سازش کاران را به دست فلاکت و

استیصال خودشان سپرد. میلی یوکوف در این خصوص می گوید: "او با خروج هشداردهنده ی خود هم به دشمنان و هم به رقبای و هم به پیروان خویش ثابت کرد که، قطع نظر از قضاوت آن ها درباره ی خصایل شخصی او، صرفاً به مناسبت موقعیت سیاسی اش مابین دو اردوی متخاصم، فعلاً جانشینی برای او نمی توان یافت." او دست را عمداً باخت تا بازی را ببرد. سازش کاران با ناسزاهای فروخورده و ثناگونی های علنی خود را به پای "رفیق کرنسکی" انداختند. هر دو طرف، هم کادت ها و هم سوسیالیست ها، به آسانی توانستند هینت بی سر دولت را متقاعد کنند که خود را ملغی کند، و به کرنسکی اختیار دهد که حکومت را از نو و به صلاحدید شخصی خود تشکیل بدهد.

به منظور مستأصل ساختن اعضای وحشت زده ی کمیته ی اجرائی، تازه ترین اخبار پیرامون خرابی فزاینده ی وضعیت جبهه به آنان ابلاغ شد. آلمان ها نیروهای روس را پس می راندند، لیبرال ها کرنسکی را، و کرنسکی سازش کاران را. در بیست و چهارم ژوئیه، نمایندگان منشویک و سوسیال رولوسیونر سراسر شب را در جلسه گذراندند. سرانجام کمیته ی اجرائی، خسته و درمانده از بیچارگی خود، با ۱۴۷ رأی موافق در برابر ۴۶ رأی مخالف و ۴۲ رأی ممتنع- مخالفتی بی سابقه!- تفویض بی قید و شرط و نامحدود قدرت را به کرنسکی تصویب کرد. در کنگره ی کادت ها، که در همان زمان اجلاس کرده بود، تنی چند از نمایندگان خواستار سرنگونی کرنسکی شدند، اما میلی یوکوف به این بی صبری لگام زد و به نمایندگان توصیه کرد که فعلاً کوشش خود را منحصر به اعمال فشار کنند. این بدان معنا نیست که میلی یوکوف درباره ی کرنسکی دچار توهم شده بود، میلی یوکوف در وجود کرنسکی صرفاً نقطه ی اتکانی برای طبقات دارا می دید. او می دانست که پس

از خلاص کردن حکومت از شر شوراهای، خلاص کردن حکومت از شر کرنسکی کار شاقی نخواهد بود.

در آن روزها خدایان ائتلاف هم چنان تشنه بودند. فرمان بازداشت لنین پیش از تشکیل حکومت انتقالی هفتم ژوئیه صادر شده بود. اینک برای اعلام رستاخیز ائتلاف باید اقدام قاطعی به عمل می آمد. در روز سیزدهم ژوئیه، نامه ی سرگشاده ی تروتسکی به حکومت موقت در روزنامه ی ماکسیم گورکی- مطبوعات بلشویکی دیگر وجود خارجی نداشتند- به چاپ رسید. در آن نامه آمده بود: "شما برای مستثنی کردن من از فرمانی که به موجبش لنین و زینوویف و کامنف سزاوار بازداشت شناخته شده اند، نمی توانید منطقی داشته باشید. تا آن جا که به جنبه ی سیاسی مسأله مربوط می شود، لابد می دانید که من در دشمنی با سیاست کلی حکومت موقت دست کم به اندازه ی رفقای فوق الذکر آشتی ناپذیرم." در شب پیدایش دولت جدید، تروتسکی و لوناچارسکی در پتروگراد، و ناوبان کرلینکو، فرمانده ی آتی نیروهای بلشویک، در جبهه، بازداشت شدند.

حکومت جدید، که پس از یک بحران سه روزه متولد شده بود، به گورزادها می ماند. این حکومت مرکب بود از اشخاص طراز دوم و طراز سوم که بر اساس گزینش مابین پلیدی های مختلف، انتخاب شده بودند. معاون رئیس حکومت مهندس نکراسوف از آب درآمد، همان کادت چپی که در بیست و هفتم فوریه پیشنهاد کرده بود که با تحویل قدرت به یکی از ژنرال های تزار انقلاب را سرکوب کنند. پروکوپوویچ، نویسنده ای بی حزب و بی شخصیت که همیشه مابین کادت ها و منشویک ها دست و پا می زد، به وزرات بازرگانی و صنعت منصوب شد. زارودنی، دادستان پیشین، متعاقباً وکیل رادیکال، و پسر یکی از

وزرای "لیبرال" آکساندر دوم، به مسند وزارت دادگستری فراخوانده شد. آوکسننیف، رئیس کمیته ی اجرایی شورای دهقانان، وزارت کشور را دریافت کرد. اسکوبلف منشیویک هم چنان بر مسند وزارت کار باقی ماند. و پشخونوف، سوسیالیست خلقی، وزیر مواد غذایی شد. از میان لیبرال ها هم چند شخصیت طراز دوم انتخاب شدند، همه افرادی که نه پیش و نه پس از انتصابشان نقش مهمی بای نکردند. چرنوف به نحوی نامنتظر به مسند وزارت کشاورزی بازگشت. او در چهار روزی که مابین استعفاء و انتصاب جدیدش سپری شده بود، فرصت یافته بود از خویشتن اعاده ی حیثیت کند. میلی یوکوف در تاریخ انقلاب با بی نظری توضیح می دهد که ماهیت رابطه ی چرنوف با مقامات آلمانی "نامعلوم باقی ماند." و اضافه می کند که "ممکن است که گواهی اداره ی ضدجاسوسی روسیه از سوء ظن های کرنسکی و ترشچنکو و دیگران در این خصوص اندکی به راه اغراق رفته باشد." انتصاب مجدد چرنوف به وزارت کشاورزی مفهومی نداشت جز ستایش از حیثیت حزب حاکمه ی سوسیال رولوسیونرها- یعنی همان حزبی که روز به روز از نفوذ چرنوف در آن کاسته می شد. نکته ی دیگر آن که تزلتلی این بار دوراندیشی به خرج داد و وارد حکومت نشد. او در ماه مه گمان برده بود که در میان اعضای هیئت دولت می تواند به حال انقلاب مفید واقع شود؛ اکنون قصد داشت که در میان اعضای شورا به دولت فایده برساند. از آن لحظه به بعد، تزلتلی عملاً در مقام کمیسر بورژوازی در نظام شوراهای انجام وظیفه می کرد. او در یکی از جلسات شورای پتروگراذ اظهار داشت: "اگر حکومت ائتلافی منافع کشور را زیر پا بگذارد، بر ماست که رفقایمان را از حکومت بیرون بکشیم." اینک دیگر مسأله بر سر این نبود که- چنان که دان چندی

پیش قول داده بود- لیبرال ها را پس از کشیدن شیره شان از حکومت بیرون برانی، بلکه مسأله بر سر آن بود که به موقع و به محض آن که دریافتی شیره ات را کشیده اند، کناره بگیری. تزلتلی صرفاً دست به کار شده بود تا راه را برای تحویل کامل قدرت به بورژوازی هموار کند.

در ائتلاف اول، که در روز ششم ماه مه تشکیل شد، سوسیالیست ها در اقلیت قرار داشتند، اما در حقیقت امر زمامدار امور بودند. در کابینه ی بیست و چهارم ژوئیه، سوسیالیست ها اکثریت را تشکیل می دادند، اما سایه های محو لیبرال ها بودند. میلی یوکوف می نویسد: "با آن که سوسیالیست ها اسماً اکثریت کابینه را تشکیل می دادند، سلطه ی واقعی در کابینه ی یقیناً به هواداران سرسپرده ی دموکراسی بورژوائی تعلق داشت." دقیق تر آن بود که بگوید: دارائی بورژوائی. در مورد دموکراسی، مسأله به مراتب از وضوح کمتری برخوردار بود. پشخونوف وزیر هم با همین روحیه، هر چند با استدلالی نامنتظر، ائتلاف ژوئیه را با ائتلاف مه مقایسه کرد: او معتقد بود که در ماه مه بورژوازی به پشتیبانی چپ نیاز داشت؛ و حال که ضدانقلاب به تهدید پرداخته بود، بورژوازی حمایت راست را می خواست. "هر چه از سوی راست نیروی بیشتری جمع کنیم، از تعداد کسانی که قصد حمله به حکومت را دارند کاسته خواهد شد." این حکمت بلیغ ضابطه ی بی نظیری برای استراتژی سیاسی در اختیارمان می گذارد: برای درهم شکستن محاصره ی دژ بهترین روش همانا گشودن دروازه های دژ از درون است. چنین بود فرمول ائتلاف جدید.

ارتجاع در حال تهاجم بود، دموکراسی در حال عقب نشینی. طبقات و گروه هائی که در نخستین روزهای انقلاب وحشت زده به سوراخ سمبه ها

گریخته بودند، اینک سر بلند می کردند. منافع گوناگونی که تا دیروز در نهانگاه خفته بودند، اکنون آشکارا ابراز وجود می کردند. بازرگان ها و واسطه ها نابودی بلشویک ها و آزادی تجارت را خواستار می شدند. آن ها بر علیه همه ی محدودیت های تجارت، حتی محدودیت هایی که در زمان تزار وضع شده بودند، فریاد بر می کشیدند. کمیسیون های خواروبار که با دلال بازی مبارزه کرده بودند، مسئول کمبود ضروریات زندگی اعلام شدند. نفرت از این کمیسیون ها به شوراها منتقل شد. گروهمان، اقتصاددان منشویک، گزارش داده است که تبلیغات بازرگان ها "پس از رویدادهای سوم و چهارم ژوئیه شدت خاصی گرفت." شوراها مسئول شکست، هزینه ی گران زندگی، و مسئول دزدی های شبانه شناخته شدند.

حکومت توحش از دسایس سلطنت طلب ها و بیم ناک از پاسخ انفجار آمیز چپ، نیکلارومانوف و خانواده اش را در روز هفتم اوت به توپولسک فرستاد. روز بعد روزنامه ی تازه ی بلشویک ها، کارگر و سرباز، توقیف شد. از همه سو خبر می رسید که اعضای کمیته های سربازان را گروه گروه بازداشت کرده اند. بلشویک ها فقط به طور نیمه قانونی توانستند کنگره ی خود را در پایان ماه ژوئیه تشکیل دهند. کنگره های نظامی ممنوع اعلام شد. اینک نوبت کنگره بازی به کسانی رسیده بود که تا دیروز در کنج خانه می نشستند: ملاک ها، بازرگان ها، کارخانه دارها، سردارهای قزاق، روحانیون، اسواران ژرژق دیس. صداهایشان به یکدیگر شبیه بود، و فقط از حیث شدت و ضعف جسارت از هم متمایز می شدند. رهبری آن سمفونی را مسلماً، هر چند نه همیشه علناً، حزب کادت بر عهده داشت.

در یکی از کنگره های تجارت و صنعت، که در اوایل ماه اوت با شرکت تقریباً سی صد نماینده از مهم ترین سازمان های بورسی و صنعتی برگزار شد، نطق افتتاحیه را ریابوشینسکی، سلطان منسوجات، ایراد کرد. ریابوشینسکی تعارفات را یکسر کنار گذاشت و گفت: "حکومت موقت فقط صاحب سایه ی قدرت است... در واقع امر مشتى دغل باز سیاسى زمام امور را در دست دارند... حکومت تمام توجه خود را بر مالیات ها متمرکز کرده است، و این مالیات ها را عمدتاً و سنگ دلانه بر طبقه ی بازرگان و کارخانه دار تحمیل می کند... آیا صلاح است که پول خود را به این مسرف ها بدهیم؟ آیا بهتر نیست که به نام نجات میهن نگرهبانی بر این مسرف ها بگماریم؟" و آن گاه برای حسن ختام تهدید کرد که: "چنگال استخوانی گرسنگی و فلاکت ملی گریبان دوستان مردم را خواهد گرفت!" عبارت ریابوشینسکی پیرامون چنگال استخوانی گرسنگی و فلاکت ملی، که در واقع سیاست تعطیل عمدی کارخانه ها را به ضابطه در می آورد، از آن لحظه به بعد جای خود را در فرهنگ سیاسی انقلاب باز کرد. و برای سرمایه دارها گران تمام شد.

کنگره ی کمیسرهای ایالات هم در پتروگراد برگزار شد. این مأمورهای حکومت موقت، که قرار بود چون دیواری بلند بر گرد حکومت بایستند، عملاً بر علیه حکومت متحد شدند و به رهبری هسته ی کادتی خود، آوکسنتیف وزیر کشور را دست انداختند. "نمی توانی مابین دو صندلی بنشینى: حکومت باید فرمان براند نه آن که خود بازیچه شود." سازشکاران جرئت نکردند با صدای بلند اعتراض و یا از خود با تمام قوا دفاع کنند، از ترس آن که میداد دعوی

آن ها با متحدانشان به گوش بلشویک ها برسد. آوکسنتیف طوری از جلسه بیرون رفت که گوئی از آتش کنگره سوخته است.

مطبوعات سوسیال رولوسیونر و منشویک به تدریج زبان لابه و شکوه را به کار گرفتند. رفته رفته افشاگری های نامنتظر بر صفحات این مطبوعات پدیدار شدند. در روز ششم اوت، روزنامه ی سوسیال رولوسیونر *دایونارودا*، نامه ی گروهی از دانشجویان چپ دانشکده ی افسری را به چاپ رساند. دانشجویان این نامه را در راه مسافرت به جبهه برای آن روزنامه فرستاده بودند. دانشجویان چپ "از نقشی که دانشجویان دانشکده ی افسری بازی می کنند شگفت زده اند... چپ و راست به مردم سیلی می زنند، در مأموریت های تنبیهی شرکت می کنند، و در این مأموریت ها افراد را بدون محاکمه و تحقیق و صرفاً به دستور فرمانده ی گردان اعدام می کنند... سربازهای خشمگین از کمین گاه ها به سوی هر دانشجویی که ببینند، تیر می اندازند..." اعاده ی سلامت به ارتش چنان کم و کیفی داشت.

ارتجاع در حال تهاجم بود، حکومت در حال عقب نشینی، در روز هفتم اوت، شناخته شده ترین مأموران صدسیاه، یعنی سرسپردگان دارودسته ی راسپوتین و مجریان قتل عام های یهودیان، از زندان آزاد شدند. بلشویک ها در زندان کمرستی باقی ماندند. در همان زندان، سربازها و ملوان های بازداشتی تصمیم گرفته بودند دست به اعتصاب غذا بزنند. در آن روز، بخش کارگری شورای پتروگراد برای تروتسکی و لوناچارسکی و کولنتای و سایر زندانیان نامه های تهنیت آمیز فرستاد.

کارخانه دارها، کمیسرهای ایالات، کنگره ی قزاق ها در نووچرکاسک، مطبوعات میهن پرست، ژنرال ها، لیبرال ها، همه ی اینان معتقد بودند که

محال است بتوان انتخابات مجلس مؤسسان را در ماه سپتامبر برگزار کرد. بهتر آن است که این انتخابات را تا پایان جنگ به تعویق بیندازیم. اما حکومت با این کار موافق نبود. مصالحه کردند. تشکیل مجلس مؤسسان به بیست و هشتم نوامبر موکول شد. کادت ها این تعویق را پذیرفتند، هر چند با غرولند. آن ها با اطمینان تمام روی وقایع سرنوشت سازی که قرار بود در این سه ماه باقی مانده رخ بدهد حساب می کردند، و می پنداشتند که آن وقایع تمامی مسأله ی مجلس مؤسسان را به سطح دیگری انتقال خواهد داد. این امیدها روز به روز به نحو آشکارتری به نام کورنیلوف پیوند می خوردند.

تبلیغات پیرامون شخصیت این "سردار" جدید از آن پس در کانون سیاست بورژوازی قرار گرفت. شرح حال "نخستین فرمانده ی کل خلق" با هم کاری فعالانه ی ستاد فرمان دهی به تعداد کثیر توزیع شد. وقتی ساوینکوف، در مقام مدیر کل وزارت جنگ، به روزنامه نگارها می گفت: "ما گمان می کنیم که... الخ..."، مقصود از این "ما" ساوینکوف و کرنسکی نبود، ساوینکوف و کورنیلوف بود. هیاهونی که پیرامون نام کورنیلوف به پا شده بود، کرنسکی را به تکاپو انداخت. شایعات درباره ی توطئه ای که کانونش در اتحادیه ی افسران در ستاد فرمان دهی قرار داشت، روز به روز به نحوی پیگیرتر گسترش می یافت. ملاقات های سران حکومت با سرداران ارتش در نخستین روزهای ماه اوت فقط آتش نفرت متقابل آن ها را شعله ورتر می کرد. شکی نیست که کورنیلوف به خود می گفت: "یعنی این وراج سبک مغز واقعاً گمان می کند که می تواند به من دستور بدهد؟" لابد کرنسکی هم در دل با خود می گفت: "یعنی این قزاق نادان و کند ذهن واقعاً تصور می کند که می تواند روسیه را نجات بدهد؟" و هر دو به نحوی حق داشتند. برنامه ی کورنیلوف،

که بسیج نظامی کارخانه ها و راه آهن ها، بسط مجازات مرگ به پشت جبهه، و تابعیت حوزه ی نظامی پتروگراد و در نتیجه تابعیت پادگان پایتخت را از ستاد فرماندهی، دربر می گرفت، در آن روزها در محافل سازش کار معلوم شد. در پشت این برنامه ی رسمی دیگری دیده می شد که هر چند صریحاً بر زبان کورنیلوف نیامده بود، در موجودیتش نمی شد شک کرد. مطبوعات چپ زنگ خطر را به صدا در آوردند. کمیته ی اجرائی ژنرال چرمیسوف را به عنوان نامزد تازه ی فرمان دهی کل قوا معرفی کرد. صحبت از استعفای قریب الوقوع کورنیلوف در میان بود. ارتجاع بیم ناک شد.

در روز ششم اوت، شورای "اتحادیه ی دوازده ارتش قزاق" - ارتش دن، ارتش کوبان، ارتش تور، الخ...- به یاری ساوینکوف قطع نامه ای را به تصویب رساند تا بلکه "با صدائی رسا و قهرآمیز" حکومت و مردم را متوجه کند که در صورت برکناری "سردار قهرمان" یعنی ژنرال کورنیلوف، آن اتحادیه مسئول رفتار نیروهای قزاق در جبهه و یا در پشت جبهه نخواهد بود. کنفرانس اتحادیه ی اسواران ژرژ قدیس به نحو آمرانه تری حکومت را به تهدید گرفت. بدین معنا که این کنفرانس اعلام کرد که اگر کورنیلوف برکنار شود، اتحادیه "همه ی سلحشوران ژرژ قدیس را به جنگ فرا خواهد خواند و از آن ها خواهد خواست که دوشادوش قزاق ها وارد عمل شوند." حتی یک تن از ژنرال ها در برابر این تمرد آشکار زبان به اعتراض نگشود، و مطبوعات نظام حاکم این قطع نامه را، که تهدید جنگ داخلی را دربر داشت، با شغف فراوان به چاپ رساندند. کمیته ی مرکزی اتحادیه ی افسران ارتش و نیروی دریائی در تلگراف های پی در پی تمامی امید خود را به وجود "رهبر عزیز، ژنرال کورنیلوف" بست، و از "همه ی مردم درستکار" دعوت کرد که

نسبت به کورنیلوف ابراز اعتماد کنند. کنفرانس "مردان خلق" از اردوی راست، که در آن روزها در مسکو اجلاس کرده بود، طی تلگرافی به کورنیلوف، با افسرها و اسواران گرجستان و قزاق ها هم آواز شد: "تمامی روسیه ی اندیشمند با امید و اعتماد به شما چشم دوخته است." محال بود بتوان صریح تر از این سخن گفت. شرکت کنندگان در آن کنفرانس عبارت بودند از کارخانه دارها و بانک دارهائی از قبیل ریابوشینسکی و ترتیاکوف، ژنرال هائی نظیر آلکسیف و بروسیلوف، نمایندگان روحانیت، پروفیسورها، رهبران حزب کادت به ریاست میلی یوکوف. برای بی حجاب نماندن کنفرانس، نمایندگان "اتحادیه ی" نیمه موهوم "دهقان ها" نیز در آن میان حضور داشتند تا بلکه از جانب رهبران روستاها از میلی یوکوف حمایتی بشود. در کرسی رئیس کنفرانس، پیکر غول آسای رودزیانکو را می دیدی که از نمایندگان یک هنگ قزاق بابت سرکوب بلشویک ها علناً سپاسگزاری می کرد. بدین سان، مقتدرترین نمایندگان طبقات دارا و تحصیل کرده ی روسیه کورنیلوف را برای نقش منجی کشور نامزد کردند.

پس از این مقدمات، فرمانده ی عالی جاه کل قوا برای دومین بار در وزارت جنگ ظاهر شد تا پیرامون برنامه ی خود برای نجات کشور به مذاکره بپردازد. ژنرال لوکومسکی، رئیس ستاد کورنیلوف، دیدار کورنیلوف را از پتروگراد چنین توصیف می کند: "به محض ورود به پتروگراد، در حالی که سواره نظام بومی قفقاز (تکینتسکی) با دو مسلسل اسکورتش می کردند، به کاخ زمستانی رفت. پس از ورود ژنرال کورنیلوف به کاخ زمستانی، مسلسل ها را از روی اتوموبیلش برداشتند، و محافظان قفقازی اش در کنار دروازه ی کاخ به نگاهی ایستادند تا در صورت لزوم به کمک فرمانده ی کل

قوا بشتابند." فرض را بر این گذاشته بودند که ممکن است فرمانده ی کل قوا در برابر رئیس الوزرا به کمک نظامی احتیاج داشته باشد. مسلسل های سواره نظام قفقاز همانا مسلسل های بورژوازی بودند که به سوی سازش کاران مزاحم نشانه گرفته شده بودند. چنین بود موضع حکومت نجات، این حکومت مستقل از شوراهای!

اندکی پس از بازدید کورنیلوف، کوکوشکین، یکی از اعضای حکومت موقت، به کرنسکی اطلاع داد که "اگر برنامه ی کورنیلوف همین امروز پذیرفته نشود،" کادت ها استعفاء خواهند داد. اکنون کادت ها هم، گرچه مسلسل به دست نداشتند، با همان لحن اتمام حجت های کورنیلوف با حکومت حرف می زدند. و این امر کمک بزرگی به کورنیلوف کرد. حکومت موقت شتاب زده به بررسی گزارش فرمانده ی کل مشغول شد، و آن گاه اعلام کرد که اتخاذ تدابیری که کورنیلوف پیشنهاد کرده است، "از جمله اعاده ی مجازات مرگ در پشت جبهه"، علی الاصول ممکن است.

طبیعی است که بسیج نیروهای ارتجاع شورای سراسری کلیساهای روسیه را هم دربر می گرفت. هدف رسمی این شورا عبارت بود از تکمیل رهائی کلیسای ارتودکس از فعالیت های بوروکراتیک، اما هدف واقعی اش آن بود که خود را از گزند انقلاب در امان نگاه دارد. سرنگونی سلطنت، کلیسا را از رئیس رسمی خود محروم ساخته بود. اکنون مناسبات کلیسا با دولت، که از دیرباز مدافع و محافظ او به شمار می رفت، در هوا معلق مانده بود. ناگفته نماند که شورای مقدس کلیسا در بیانیه ی نهم مارس دعای خیر خود را نثار انقلاب پیروز کرده و از مردم دعوت کرده بود که "به حکومت موقت اعتماد داشته باشند." اما آینده تهدیدآمیز می نمود. حکومت پیرامون مسأله ی کلیسا،

هم چنان که پیرامون همه ی مسائل دیگر، سکوت اختیار کرده بود. روحانیون واقعاً بلامتکلیف مانده بودند. گاه به گاه از فلان منطقه ی دوردست- مثلاً از شهر ورنی در نزدیکی مرز چین- فلان کشیش بومی طی تلگرافی به شاه زاده لووف اطمینان می داد که سیاست او با کتاب مقدس پروتستان ها تماماً سازگار است. کلیسا هر چند بدین سان با انقلاب می ساخت، اما جرئت نکرده بود در حوادث مداخله بجوید. این امر بیش از هر جا در جبهه عیان بود. نفوذ روحانیون در جبهه هم راه با انضباط ناشی از ترس بخار شده و به آسمان رفته بود. دنیکین به این نکته اذعان داشت: "افسرها برای حفظ اقتدار نظامی و قدرت فرمان دهی خود مدتی دراز دست از تلاش برنداشتند، حال آن که صدای کشیش ها از همان نخستین روزهای انقلاب خاموش شد و مشارکت آنان در زندگی سربازها یکسر به پایان رسید." کنگره های روحانیون در ستاد عالی فرمان دهی و در ستادهای مختلف ارتش، بی آن که اثری از خود به جا گذارند، به سر می آمدند.

شورای کلیساها هر چند پیش از هر چیز به سلسله مراتب روحانیت، و به ویژه رده های بالای روحانیت، تکیه داشت، بااین حال در چارچوب بوروکراسی کلیسا محصور نبود. جامعه ی لیبرال با تمام قوا می کوشید بر این شورا دست بیابد. حزب کادت چون نتوانسته بود ریشه های سیاسی خود را نزد مردم بیابد، تصور می کرد که یک کلیسای اصلاح شده می تواند هم چون تسمه ی رابط مابین او، یعنی حزب کادت، و توده ها واسطه شود. در مقدماتی که برای اجلاس شورا فراهم آمد، سیاستمدارهای دنیوی رنگ و وارنگی از قبیل شاه زاده تروبتسکوی، کنت اولسوویف، رودزیانکو، سامارین، و نیز اساتید و نویسندگان لیبرال، دوشادوش و حتی پیشاپیش امرای کلیسا نقش

فعالی ایفاء کردند. حزب کادت به عبث کوشید تا بلکه بر گرد شورا جوی از اصلاحات کلیسایی ایجاد کند، و تازه در این راه پاورچین پاورچین گام بر می داشت، از ترس آن که مبادا بی احتیاطی اش آن ساخت پوسیده را درهم فرو بریزد. نه روحانیون و نه مصلحان دنیوی حتی یک کلمه درباره ی تفکیک کلیسا از دولت سخن نگفتند. امرای کلیسا طبعاً میل داشتند که از نظارت دولت بر امور داخلی خود بکاهند، اما در عین حال توقع داشتند که در آینده دولت نه تنها موقعیت ممتاز آنان را تضمین بکند و زمین ها و درآمدهایشان را محفوظ نگاه بدارد، بلکه بخش عمده ی مخارج آنان را نیز کماکان بر عهده بگیرد. بورژوازی لیبرال به نوبه ی خود حاضر بود که ادامه ی اقتدار کلیسای ارتودکس را ضمانت بکند، اما به شرط آن که کلیسا راه و رسم خدمت به منافع طبقه ی حاکم را در میان توده ها به سبک جدید فرا بگیرد.

اما مشکلات اصلی درست در همین نقطه آغاز شدند. دنیکن خود با تأسف فراوان یادآور می شود که "انقلاب روسیه حتی یک جنبش مذهبی مردمی، که به ذکرش بیازرد، پدید نیامورد." درست تر آن است که بگوئیم هر چه لایه های تازه ای از مردم به درون انقلاب کشیده می شدند، به همان نسبت خود به خود به کلیسا پشت می کردند، حتی در مواردی که سابقاً وابستگی محکمی موجود بود. چه بسا در روستاها برخی از کشیش ها متناسب با رفتارشان در خصوص مسأله ی زمین، هنوز نفوذ خود را حفظ کرده بودند؛ اما در شهرها نه کارگران و نه خرده بورژوازی هیچ یک به فکر نیفتادند که برای حل مسائل ناشی از انقلاب به روحانیت رو کنند. مقدمات اجلاس شورای کلیساها با بی اعتنائی کامل مردم مواجه شد. منافع و احساسات توده ها اینک محمل خود را در

شعارهای سوسیالیستی می یافتند، نه در متون الهی. روسیه ی عقب افتاده، مراحل تاریخ خود را به صورت فشرده پشت سر می گذاشت: زیرا ناچار شده بود نه فقط از روی دوره ی اصلاح دین، بلکه از روس دوره ی پارلمانتاریزم بورژوائی نیز خیز بردارد.

هر چند طرح شورای کلیسا در ماه خیزاب های انقلاب ریخته شده بود، اجلاس آن به هنگام فروکش امواج انقلاب صورت گرفت. این امر سبب شد که رنگ ارتجاعی اش غلیظ تر گردد. ترکیب بندی شورای کلیسا، مسائل مورد بحث اش، حتی مراسم افتتاح اش؛ همه از دگرگونی های ریشه ای در نحوه ی برخورد طبقات مختلف نسبت به کلیسا، خبر می دادند. هنگام برگزاری مراسم مذهبی در کلیسای جامع اوسپنسکی، کرنسکی و آوکسنتیف در کنار رودزیانکو و کادت ها نشسته بودند. رودنر سوسیال رولوسیونر، شهردار مسکو، در نطق افتتاحیه ی خود چنین گفت: "تا خون در رگ خلق روسیه جاری است، ایمان به مسیح در روح او شعله ور خواهد بود." این جماعت تا همین دیروز خود را اخلاف مستقیم چرنیشفسکی، پیامبر عصر روشن گری روسیه می دانستند.

شورای کلیسا با انتشار اطلاعیه های رنگارنگ از همه سو استمداد طلبید، برای به وجود آمدن حکومتی نیرومند دعا کرد، بلشویک ها را تخطئه کرد، و هم زبان با اسکوبلف، وزیر کار، از کارگران تقاضا کرد که: "کارگران، کار خود را انجام دهید، از هیچ تلاشی فروگذار نباشید، و بهزیستی میهن را بر نیازهای خود مقدم شمارید." اما این شورا توجه ویژه ی خود را به مسأله ی زمین مبذول کرد. دامنه ی جنبش دهقانی مطران ها و اسقف ها را هم به اندازه ی ملاک ها وحشت زده و تلخ کام کرده بود. ترس از کف دادن اراضی

کلیساها و رهبان خانه ها روح آنان را محکم تر از مسأله ی برقراری دموکراسی در کلیسا قبضه کرده بود. شورای کلیسا با اشاره به خشم خداوند و تهدید به طرد روحانی، در بیانه های خود "اعاده ی فوری اراضی، جنگل ها و محصول های چپاول شده را به کلیساها، رهبان خانه ها، نمازخانه ها و ملاکان خصوصی" خواستار می شد. فریاد گم گشته ای در بیابان به ذهن متبادر می شد! شورای کلیسا لنگ لنگان هفته ها را پشت سر گذاشت و فقط پس از انقلاب اکتبر به ذروه ی سخت کوشی های خود- یعنی برقراری مجدد نظام ایلخانی که دو بیست سال پیش به دست پترکبیر الغاء شده بود- دست یافت.

در اواخر ماه ژوئیه، حکومت تصمیم گرفت که یک کنفرانس دولتی با شرکت همه ی طبقات و نهادهای اجتماعی در مسکو تشکیل دهد، و روز سیزدهم اوت را برای برگزاری آن کنفرانس تعیین کرد. قرار بر این شد که حق مشارکت در کنفرانس را حکومت رأساً تعیین کند. در تضاد آشکار با نتیجه ی همه ی انتخابات دموکراتیکی که در سراسر کشور برگزار شده بودند، حکومت دقت فراوانی به عمل آورد تا از پیش مطمئن شود که این کنفرانس تعداد یکسانی از نمایندگان طبقات دارا و نمایندگان مردم دربر خواهد داشت. حکومت نجات انقلاب فقط از طریق این تعادل ساختگی می توانست به نجات خود امیدوار باشد. این کنگره ی ملی اختیارات معینی در دست نداشت. به قول میلی یوکوف: "این کنفرانس... حداکثر نوعی نقش مشاورتی داشت و بس." طبقات دارا بر آن بودند که سرمشقی از فداکاری به دست مردم بدهند، تا بلکه بعداً بتوانند قدرت را به نحو کامل تری قبضه کنند. هدف رسمی کنفرانس عبارت بود از: "آشنی دادن قدرت دولت با همه ی نیروهای سازمان یافته ی

کشور." مطبوعات از ضرورت یک پارچگی، مسالمت، دلگرمی و ارتقاء روحیه ی همگان سخن می گفتند. به کلام دیگر برخی نمی خواستند و برخی دیگر نمی توانستند بگویند که کنفرانس دقیقاً به چه منظوری طرح ریزی شده است. در این مورد نیز وظیفه ی نامیدن هر چیز به اسم درسش بر عهده ی بلشویک ها افتاد.

ترجمه: سعید باستانی

منبع: انتشارات فانوس چاپ اول، تهران، آبان ماه ۱۳۶۰

بازنویس: یاشار آذری

آدرس اینترنتی کتاب خانه: <http://www.iwsn.org/nashr.htm>

آدرس پستی: BM IWSN, London WC1N ۳XX, UK

ایمیل: yashazarri@yahoo.com

مسئول نشر کارگری سوسیالیستی: یاشار آذری

تاریخ بازنویسی: ۶۱۳۸